



آیت الله جعفر سبحانی: وحیانی بودن، مانع فهم نیست/ از جانب خدا نبودن قرآن تفکر جاهلی است

آیت الله سبحانی در پاسخ به شبهه از جانب خدا نبودن قرآن گفت: خداوند توانا است که در حد فهم انسان با او سخن بگوید و وحیانی بودن کلام مانع از فهم نیست. این اندیشه که قرآن کلام پیامبر است ریشه جاهلی دارد.

آیت الله سبحانی در پاسخ به شبهه از جانب خدا نبودن قرآن گفت: خداوند توانا است که در حد فهم انسان با او سخن بگوید و وحیانی بودن کلام مانع از فهم نیست. این اندیشه که قرآن کلام پیامبر است ریشه جاهلی دارد. به گزارش خبرگزاری مهر، محمد محمدرضایی، استاد دانشگاه تهران در گفتگویی با آیت الله سبحانی به بررسی این شبهه که قرآن سخن پیامبر است نه کلام خدا پرداخته است که از نظر می گذرد؛

*جناب استاد! اخیراً در برخی از سایت ها مقاله ای تحت عنوان «چگونه مبانی کلامی و فقهی فرو ریخته اند» منتشر شده است. صاحب مقاله مدعی است که قرآن مجید، لفظاً و معنأ سخن خود پیامبر است و ارتباطی با عالم وحی و خدا ندارد و در این مورد پیش فرض هایی دارد. از حضرت عالی درخواست می شود که عصاره نظریه او را تبیین و سپس نقد آن را مطرح نمایید. اولاً جای تعجب است که نویسنده به خود اجازه دهد در یک محیط اسلامی به نشر چنین مطلبی آن هم با دلائلی بسیار ضعیف بپردازد. ثانیاً مقاله ای که به آن اشاره کردید نویسنده در آن برای اثبات مدعای خود سه پیش فرض دارد که براساس آنها نظریه خود را بنا کرده است. اینک به هر یک از آن پیش فرض ها اشاره می نمایم:

۱. هویت کلام در گرو آن است که فاعل و پدید آورنده اش بشر باشد. براین اساس، اگر قرآن را کلامی بدانیم که خداوند آن را به پیامبر وحی کرده و پیامبر ناقل آن بوده است نه فاعل و پدید آورنده آن، متن آن را نمی توان واجد هویت کلامی قابل فهم دانست.

۲. فهم یک متن کلامی برای بشر آن گاه ممکن است که آن متن از هویت کلامی به معنای بشری آن، برخوردار باشد، یعنی پدیدآورنده اش بشر باشد.

۳. نتیجه دو مقدمه مزبور این است که قرآن کریم آن گاه برای بشر و براساس قواعد محاوره و مفاهیم بشری (فهم بین الازدهانی) قابل فهم است که فاعل آن را پیامبر بدانیم، نه خداوند و این برخلاف دیدگاه رسمی متکلمان، فقیهان و مفسران اسلامی درباره قرآن کریم است.

۴. بنابراین، استدلال وی بر این مدعا که قرآن کلام پیامبر است نه کلام خداوند، در قالب قیاس استثنایی - به استثناء نقیض تالی - چنین است:

اگر قرآن کلام خداوند بود، نه کلام پیامبر، قابل فهم بین الازدهانی نبود و چون تالی، باطل است، مقدم نیز باطل است، پس قرآن کلام خداوند نیست، بلکه کلام پیامبر(ص) است.

*از پیش فرض های نویسنده مطلع شدیم. نقدهای شما به این پیش فرض ها چیست؟

صاحب نظریه دو چیز را آشکارا با هم اشتباه کرده است این که الفاظ و کلمات را انسان پدید آورده تا مقاصد خود را به دیگر منتقل کند جای شک نیست اما اینکه دیگری (خدا) نمی تواند از این الفاظ برای بیان مقاصد خود استفاده کند کاملاً مردود است توضیح اینکه:

نقاط ضعف این پیش فرضها ضمن چند نکته بیان می شود.

۱. در این که زبان پدیده ای است بشری، سخنی نیست، خداوند به بشر این قدرت را داده است تا براساس یک سلسله قواعد عقلایی حاکم بر زبان، مقاصد خود را به دیگران ابراز کند و یا مقاصد دیگران را بفهمد، پس زبان ابزاری است بشری برای مفاهیم و محاوره در راستای مقاصد مادی و معنوی بشر.

۲. کلام یکی از ضرورت های زندگی بشر - به خصوص زندگی اجتماعی - است. اگر انسان می توانست به تنهایی زندگی کند و با هیچ موجود دارای عقل و ادراکی ارتباط نمی داشت، هیچ گونه نیازی به تکلم نداشت، در آن صورت پدیده ای به نام زبان و کلام پدید نمی آمد.

۳. از آن جا که زبان در افهام و اظهار مراد، نقش ابزاری دارد، این که سازنده اش بشر است یا غیر بشر، در این باره خصوصیتی ندارد، آن چه در این باره نقش اساسی دارد این است که تفهیم و اظهار مراد و مقصود، توسط موجودی صورت پذیرد که از قوه عقل و ادراک برخوردار است و مقاصد عقلایی دارد. خواه گوینده بشر باشد یا غیر او.

۴. دلالت الفاظ بر معانی، تابع وضع و اعتبار عقلایی است و هر کس که از آن وضع و اعتبار عقلایی آگاه باشد، می تواند مقاصد عقلایی خود را از طریق آن، به دیگران ابراز کند، به شرط آن که گوینده کلام، از حیات عقلانی - لاقلاً در سطح مخاطبان - برخوردار باشد، اما برتری او از نظر علم و قدرت بر مقصود یاد شده، خدشه ای وارد نخواهد کرد. مشروط به این که او بتواند متناسب با سطح فهم مخاطبان سخن بگوید.

۵. شرط مزبور در خداوند متعال موجود است. او توانا است که در حد فهم انسان با او سخن بگوید. براین اساس خداوند مقاصد عقلانی خود را که به هدایت و سعادت بشر، مربوط است، در سطح فهم و ادراک بشر تنزل داده و آن را در قالب زبان

عربی که پدیده ای است بشری ریخته و آن را به پیامبر اکرم(ص) وحی کرده تا در اختیار بشر قرار دهد. قرآن کریم مصداق کامل و بارز این وحی و کلام الهی است.

۶. معجزه بودن یا نبودن کلام الهی که به پیامبر وحی می شود - به ویژه از جنبه ادبی - مسئله دیگری است و وحیانی بودن کلام، مانع از فهم نیست، چرا که کتاب های آسمانی دیگر نیز بر پیامبران الهی وحی شده، ولی دارای ویژگی اعجاز - به ویژه اعجاز ادبی - نبوده اند، چنان که وحی غیر قرآنی (حدیث) به پیامبر اکرم(ص) نیز فاقد ویژگی اعجاز (اعجاز ادبی) می باشد. پس معجزه بودن کلام الهی و وحیانی نه شرط فهم کلام الهی است و نه مانع آن.

۷. خود قرآن یادآور می شود که ما تمام پیامبران را به زبان قوم خود فرستادیم. چنانچه می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ) (۱) یعنی کتابی هم که همراه آنان فرو فرستادیم به زبان قوم او بوده و از همین طریق وظایف آنان را در برابر خود آشکار ساختیم و در آیه دیگر می فرماید: (وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ) (۲) این قرآن به زبان فصیح و صریح آشکار است.

بنابراین وحیانی بودن کلام مانع از فهم و تبیین و تفسیر انسانی نیست و برتری قرآن از نظر زیبایی کلام و عمق معنا، ما را از درک مفاهیم آن باز نمی دارد، بلکه مایه گرایش ما به چنین کتابی می شود که دارای چنین مزایای بی شمار است.

۸. خدای دانا و توانا که انسان را آفریده و قوه سخن گفتن را در او به ودیعت نهاده توانا است مقاصد خود را در قالب زبان بر پیامبر برگزیده خود، الهام نماید تا او بر مردم تلاوت نماید و از مقاصد خود آنها را آگاه سازد و اگر کسی در این توانایی شک کند. باید بگوییم ما قدروالله حق قدره، خدای را آن گونه که شایسته مقام اوست، شناخته اند. به تعبیر دیگر همان گونه که خداوند بشر را آفریده، کلام او را در سطح بسیار بالا از نظر محتوا می آفریند.

* آیا این نظریه که قرآن ساخته و پرداخته خود پیامبر(ص) است، در گذشته پیشینه دارد؟

اتفاقاً این اندیشه ریشه در افکار عرب جاهل دارد، البته آنان آن را اسطوره پیشینیان می دانستند و می گفتند: (إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (۳). چیزی که هست چون عرب جاهلی از اصطلاحات امروز، آگاهی نداشتند، اندیشه خود را فارغ از اصطلاحات بیان می کردند، اخیراً خاورشناسان، در این سه قرن اخیراً، راه شک و تردید را در مورد قرآن باز نموده و در این مورد سخنانی دارند، که محققان اسلامی مانند شیخ محمدجواد بلاغی (۱۲۸۴-۱۳۵۲) و سیدمحمد رشیدرضا (۱۲۸۶-۱۳۵۴) شیخ محمدهادی معرفت به آنها پاسخ گفته اند لطفاً به کتابهای: الرحلة المدرسية، الهدی دین المصطفی، الوحي المحمدي، شبهات وردود، مراجعه شود.

* او در بخش دیگر چنین می گوید: دلیل معتبر در دست نداریم که متن قرآن که به او منسوب است، انتساب متن و کلام قرآنی را به خود نفی کرده باشد. نه تنها چنین دلیلی نیست بلکه شواهدی وجود دارد که نشان می دهد که پیامبر و مخاطبان او کلام قرآنی را کلام محمد(ص) می شمرده اند.

من از این تعبیر در شگفتم که می گوید «متن قرآن که به پیامبر منسوب است»، این نوع تعبیر بسیار بار منفی دارد مگر قرآن به غیر از او هم نسبت داده شده است؟

۱. از این مطلب بگذریم. او مدعی است که پیامبر و مخاطبان او کلام قرآنی را کلام پیامبر می شمرده اند، سؤال می شود که مقصود او از مخاطبان کیست؟ آیا مقصود مشرکان و کافرانند؟ جای بحث نیست. ولی اگر مقصود مؤمنان و موحدانند که همگی آن را کلام خدا می دانسته اند.

شگفت آور آن که می گوید خود پیامبر قرآن را از این که کلام او است نفی نمی کرد. دلیل او بر این مطلب چیست؟ در کدام آیه و روایت آمده که پیامبر، انتساب قرآن را به خویش، نفی نمی کرد؟ در صورتی که آیات فراوانی حاکی از آن است که او قرآن را از جانب خدا می دانست و صددرصد از این که کلام خویش باشد نفی می کرد. ما در این مورد به برخی از آیات اشاره می کنیم:

از آنجا که قرآن درباره پرستش بت ها انتقاد می کرد و این مایه آزردهی مشرکان بود. آنان اصرار می ورزیدند که پیامبر یکی از دو کار، را انجام دهد یا قرآن دیگری بیاورد و یا در آن قرآن دست ببرد و مطالب را عوض نماید: «أَنْتَ بَقْرَانٌ غَيْرٌ هَذَا يَا بَدَلَهُ». اما در مقابل پیامبر، به امر الهی با قاطعیت می گفت: (قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ) (۴)، بگو امکان ندارد که من آن را از پیش خود تبدیل کنم من به آنچه که به من وحی می شود پیروی می کنم.

آیات متعدد دیگر نیز وجود دارد. (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ). (۵) [ما آن قرآن] را در شب قدر نازل کردیم! (إِتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ). (۶) از آنچه که از سوی پروردگارت بر تو وحی شده، پیروی کن! (قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي). (۷) بگو: من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود و دهها آیه دیگر. گویا نویسندگان این مقاله این آیات را در نظر نگرفته است. بنابراین وقتی پیامبر با این صراحت، این ادعا را که قرآن کلام او باشد، نفی می کند، چگونه به پیامبر نسبت می دهند که پیامبر قرآن را کلام خود می دانست؟!

۲. پیامبر به امر خدا برای قانع ساختن مشرکان که قرآن را اسطوره پیشینیان یا نتیجه فکر او می دانستند دلیل روشنی اقامه می کند یعنی خدا به پیامبر تلقین می کند که بگوید: شما مردم مکه و دیگران از وضع زندگی من آگاه هستید. من چهل سال در میان شما بوده ام. از من هرگز خطبه ای بلیغ و کلامی فصیح و سخنی درباره شرک و توحید و یا معاد و زندگی اخروی نشنیده اید و پیرامون این موضوعات سخن نمی گفتم. چه شده که یک مرتبه وضع دگرگون گردیده و حامل چنین کتابی شده ام؟ اگر این کتاب از آن من بود باید ریشه های آن در دوره های پیش جوانه می زد نه بعد از چهل سال. اینک نص قرآن: (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (۸). من در میان شما، مدت ها زندگی کرده ام چرا نمی اندیشید.

۳. چگونه می گوید که پیامبر قرآن را از این که صنع او باشد نفی نمی کرد در حالی که او اصرار دارد که جبرئیل قرآن را برای او

آورده است. (وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ) [۹]. این فرو فرستاده پروردگار جهانیان است. روح الامین آن را بر قلب تو فرود آورده تا مردم را انذار دهید.

۴. باز در آیه دیگر به صورت روشن قرآن را از این که مصنوع او باشد نفی کرده و آن را وحی الهی دانسته و چنین استدلال می کند. (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ) [۱۰]. بگو اگر قرآن از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف های فراوانی مشاهده می نمودید، آیا تدبر نمی نمایید.

۵. وحی الهی این نوع اندیشه های باطل را پیش بینی کرده و پیامبر را از روز نخست از خواندن و نوشتن باز داشته تا مردم نگویند این قرآن ساخته و پرداخته این انسان درس خوانده است. چنانچه می گوید: (وَ مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَحْطُ بِمِثْلِهِ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأَتَاتَبِ الْمُبْطِلُونَ) [۱۱]. تو بیش از بعثت نه کتابی می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی. زیرا اگر او دارای چنین پیشینه ای بود باطل گرایان درباره نبوت تو به تردید می افتادند و کتاب تو را ساخته اندیشه خویش می دانستند.

۶. قرآن متجاوز از ۲۰۰ مورد به پیامبر به لفظ «قل» خطاب می کند: یعنی لفظ و معنا را تلقین می کند که به همان شیوه سخن بگوید. حتی در سوره توحید می فرماید: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ). [۱۲] بنابراین شواهد فراوانی گواهی می دهند که پیامبر به هیچ وجه قرآن را به خود نسبت نمی داد.

بیان پیشین براساس نگاهی به قرآن از درون آن بود و به یک معنی، گفتار خود قرآن را سند أخذ کردیم و به نقد نظریه پرداختیم، ولی می توان به قرآن به صورت دیگر یعنی از برون نظر افکند و درباره وحیانی بودن آن داوری نمود و در این نگاه، مؤمن و غیر مؤمن یکسان اند و ما فعلاً «خصیصه نهایت ناپذیری» آن را در نظر می گیریم.

هنوز نیم قرن از نزول قرآن نگذشته بود که از طرف دانشمندان اسلامی صدها کتاب نفیس کوچک و بزرگ، به منظور تشریح حقایق و گشودن غوامض و مشکلات آن، به نمایش در آمد که اگر مجموع این کتاب ها که درباره تفسیر قرآن و علوم آن نگاشته شده در جایی قرار گیرند کتابخانه عظیمی را تشکیل می دهند.

اکنون سؤال می شود که چگونه یک فرد آمی و درس ناخوانده بر این کتاب نهایت ناپذیر دست یافت در حالی که از نظر اسلوب و شیوه سخن گفتن و محتوی، بسیار اعجاب انگیز و حیرت زا است. آنهم به دلائل زیر:

۱. آنچه که قرآن درباره معارف الهی یعنی صفات خدا و قصص انبیا گفته کاملاً ابتکاری است و با آنچه که در کتب مقدس آمده است، فاصله زیادی دارد.

۲. قوانین نورانی قرآن را در زمینه های مختلف در نظر بگیریم. چگونه فردی از میان یک ملت عقب افتاده برخاسته و چنین قوانین نورانی را برای جامعه بشری آورده است. و در میان صدها آیه کافی است که آیه های ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره انعام را در نظر بگیریم. چگونه در این دو آیه ده فرمان حیات بخش، بیان گردیده و آن را با ده فرمانی که یهود ترسیم می کند، مقایسه کنیم.

۳. قرآن درباره اسرار آفرینش حقایقی را مطرح می کند که هرگز جهان آن روز و دیروز، از آن آگاهی نداشته بلکه مخالف آن بوده اند، کافی است که به این آیه نظری بیفکنیم. (وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا رُجُجَيْنَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ). [۱۳] و از هر چیز دو جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید! شخصیتی که نزد کسی درس نخوانده و به مکتب نرفته، چگونه دقیق ترین برهان را در مورد خدانشناسی مطرح کرده و می گوید: (أَمْ خَلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) [۱۴] یا آنهايي هيچ آفریده شده اند، یا خود خالق خویشند.

یک انسان آمی، چگونه آفرینش «جنین» را به نحوی تشریح می کند تو گوئی سالیان درازی درباره جنین، تحقیق کرده و چنین می گوید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْقَةٍ ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لُبِّينَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَيَّ أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَيَّ أَرْدًا الْعُمَرُ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا). [۱۵]

ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» (چیزی که شبیه گوشت جویده شده)، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیزی قادریم)! و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم (مادران) قرار می دهیم (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را بصورت طفل بیرون می آوریم سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما می میرند و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (و پیری) می رسند آن چنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی دانند!

حال سؤال این است که منبع علم و آگاهی او چه بوده است؟ جز بهره گیری از وحی.

۴. گزارش های غیبی قرآن از آینده که همگی تحقق یافته است، نشانه پیوند قرآن با جهان بالا است.

۵. شیرینی بیان و بلندی مفاهیم قرآن و اسلوب سخن گفتن آن در درجه ای قرار دارد که بشر تاکنون نتوانسته نظیری از آن را عرضه کند.

اگر فردی اعم از مسلمان و غیر مسلمان از برون، این ویژگیها و مانند آنها را، که از بیان آنها خودداری کردیم، در نظر بگیرد، بدون تردید قرآن را محصول جهان بالا دانسته و ادعان پیدا می کند که قرآن دست پخت بشر نیست بلکه از عالم بالا فرود آمده است.

صاحب «المنار» در تفسیر آیه: (وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى) [۱۶]. «شأن قرآن این نیست که فردی آنرا افتراء به خدا بداند»

بیانی دارد که خلاصه آن چنین است، قرآن با قاطعیت می گوید: اگر انس و جن دور هم گرد آیند، تا نظیر قرآن را بیآورند، نمی توانند هر چند یک دیگر را یاری کنند. ([۱۷]) می نویسد مسلماً انسان عاقل هر چند در موضوعی سر آمد روزگار باشد، نمی تواند ادعای کند، هیچ کس از انس و جن نمی تواند نظیر کار او را تا روز رستاخیز انجام دهد، همین قاطعیت از یک انسان عاقل و هوشمند، راستگو و پرهیزکار دلیل بر آن است که او می دانست قرآن مصنوع فکر و اندیشه او نیست بلکه کار خدا است که بر قلب او الهام نموده است و او (خدا) است که می گوید تا روز رستاخیز کسی نمی تواند با قرآن مقابله کند. ([۱۸])

*گاهی برخی از این افراد می گویند ممکن است از جانب خداوند تحول عظیمی در شخصیت فردی که ادعای نبوت می کند رخ دهد و در پرتو این تحول عظیم الهی بتواند معارف بلند و قوانین نورانی و دیگر مزایای قرآنی را در قالب کلام خدا بیان نماید.

این بیان تعبیر محترمانه ای است از تفسیر «نبوت» به «نبوغ» که برخی از مادی گرایان می خواهند نبوت پیامبران را از طریق نبوغ تفسیر کنند و استاد بزرگوار مرحوم علامه طباطبائی مصاحبه ای در این مورد با یکی از طرفداران این نظریه که از هند آمده بود انجام داده و در رساله ای به نام «وحي یا شعور مرموز» منتشر و حس مطلب در آن بیان گردیده است.

در اینجا یادآور می شویم مصلحان جهان که مسلماً از نبوغی برخوردار بودند، پیوسته افکار و برنامه های خود را به خودشان نسبت می دادند و در این میان از مصلحان یونانی گرفته تا به امروز هر فردی که در صحنه اصلاح جامعه پدید آمده حتی گاندی، هندی، اندیشه های خود را زائیده فکر خود می دانستند و هرگز به ماوراء طبیعت نسبت نمی دادند.

ولی در مقابل آنان پیامبران تمام برنامه های خود را بر گرفته از وحی تلقی کرده و خود را مأمور خدا و گفتار خویش را گفتار الهی معرفی می کردند و از آنجا که این افراد صادق و راستگو بودند نمی توان آنها را (العیاذ بالله) دروغگو دانست، ابوجهل با آن عنادی که داشت می گفت محمد تاکنون به انسانی دروغ نبسته چگونه می شود به خدا دروغ ببندد.

برگردیم به سؤال پیش. این احتمال بسیار بعید و فاقد ارزش علمی است و برچنین فرضیه لرزانی نمی توان اصل عقیدتی استوار نمود، و برفرض صحت، چنین نابغه ای باید تمام گزاره های خویش را، به خود نسبت دهد نه به خدا، و در غیر این صورت، لازم آن این است که خدا به فردی قدرت و نیرو بخشد که پیوسته به خدا دروغ بگوید و افتراء بندد و بگوید قال الله در حالی که خدا چنین سخنی را که نگفته است و این کار (دادن یک چنین قدرت فریبنده به دست مفتری) با حکمت خدای ما سازگار نیست در برخی از آیات به چنین احتمالی پاسخ گفته شده است؛ آنجا که می فرماید: (وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَآخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا يَنْكُرُ مِنْ أَحدٍ عَنْهُ حَاجِرِينَ). ([۱۹]) اگر او سخنی دروغ بر ما می بست * ما او را با قدرت می گرفتیم * سپس رگ قلبش را قطع می کردیم * و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود!

*صاحب مقاله با نهایت تعجب می گوید: خدا را با دلیل نمی شود اثبات کرد و می افزاید. «در عصر حاضر بحث های دقیق فلسفی نشان می دهد که ما انسان ها نمی توانیم وجود خدا را با دلیل اثبات کنیم وقتی نمی توانیم وجود خدا را با دلیل اثبات کنیم، نمی توانیم ادعا کنیم که خداوند در یک زمان و مکان معین با یک انسان مشخص، با الفاظ و جملات متن قرآن سخن آورده است. از خدای که وجودش ثابت نشده نمی توان خبر داد که این گونه سخن گفته است.»

اندیشه ناتوانی براهین فلسفی و علمی برای اثبات وجود خدا سخن جدیدی نیست، بلکه در قرن هیجدهم و نوزدهم مطرح شده است و برخی از فلاسفه غرب به ویژه تجربی گرایان که می خواهند همه چیز را در آزمایشگاه خود مشاهده نمایند، طرفدار این نظریه هستند. مسلماً دلایل عقلی برای این گروه کافی نخواهد بود و در رأس این گروه دیوید هیوم انگلیسی ([۲۰]) (۱۷۱۱-۱۷۷۶) است که در کتاب های فیلسوفان انگلیسی ص ۳۲۶ و کتاب «کلیات فلسفه»، ص ۱۸۸، به این مسأله پرداخته است.

فلاسفه اسلامی پس از آگاهی از این تشکیکات، پنبه این شک ها و تردیدها را زده اند و مسأله را واضح تر از آن دانسته اند که این نوع شک ها به آن رخنه کند. در این مورد کافی است که علاقمندان به کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۵ مراجعه بفرمایند و ما نیز در کتاب «مادی گری معاصر» و دیگر بزرگان به این شبهات پرداخته و یاد آور شده اند که این افراد تحت تأثیر تجربه گرایی قرار گرفته و لذا در وجود خدا شک و تردید کرده اند.

آیا برهان نظم، یا برهان هدف گرایی آفرینش، یا برهان محاسبه احتمالات، یا برهان وجوب و امکان و دیگر براهین یقین آفرین نیست، این گروه به خاطر دوری از فلسفه اسلامی، و تحقیقات متکلمان اسلامی، در گرداب شک فرو رفته اند، گذشته براین با عینک خاصی براین براهین می نگرند و پیش داوریهایی آنان، مانع از آن است که این حقایق را دریابند و در این گفتگوی کوتاه فرصت آن نیست که به شرح این براهین بپردازیم.

سخنان وی و دیگر همفکران او کجا و سخن دانشمند معروف البرت اینشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۴) کجا، وی اعتقاد به خدا را اساس تحقیقات - علمی خود می داند و می گوید تا کسی به چنین حقیقتی معتقد نباشد، نمی تواند دست به تحقیق و کشف رموز و اسرار آفرینش بزند. وی می گوید: «حس دینی جهان، قوی ترین و شریف ترین سرچشمه تحقیقات علمی است. دیانت من عبارت از یک ستایش نارسای ناقابل، نسبت به روح برتری است که خود را ظاهر می سازد تا ما بتوانیم با مشاعر ضعیف خود آن را درک کنیم. آن ایمان عمیق درونی و وجود یک چنین قدرت شاعر فایق (آگاه برتر) که خود را به جهان غیر قابل درک ظاهر کرده، اعتقادات من را نسبت به خدا تشکیل می دهد.» ([۲۱])

در پایان سؤال می شود که اصرار بر نفی وجود خدا یا تردید در وجود خدا و نشر این فکر در جامعه به چه معناست؟ آیا شایسته است که ایمان به خدا را از دل جامعه بگیریم و به هرج و مرج فکری کمک کنیم؟ با این که دلایل اثبات وجود خدا از قوی ترین دلایل عقلی است. ما در اینجا دامن سخن را کوتاه می سازیم و یادآور می شویم که برای گفتگو در مجامع علمی درباره آنچه در این مقاله کوتاه آمده آمادگی کامل داریم. به امید آن که آب از جوی رفته به جوی باز گردد.

[۱] . سوره ابراهیم، آیه ۴.

[۲] . سوره نحل، آیه ۱۰۳.

[۳] . سوره انعام، آیه ۲۵.

[۴] . سوره یونس، آیه ۱۵.

[۵] . سوره قدر، آیه ۱ .

[۶] . سوره انعام، آیه ۱۰۶ .

[۷] . سوره اعراف، آیه ۲۰۳.

[۸] . سوره یونس، آیه ۱۶.

[۹] . سوره شعراء، آیه ۱۹۲-۱۹۳.

[۱۰] . سوره نساء، آیه ۸۲ .

[۱۱] . سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

[۱۲] . سوره توحید، آیه ۱ .

[۱۳] . سوره ذاریات، آیه ۴۹.

[۱۴] . سوره طور، آیه ۳۵.

[۱۵] . سوره حج، آیه ۵.

[۱۶] . سوره یونس، آیه ۳۷.

[۱۷] . سوره اسراء، آیه ۸۸.

[۱۸] . المنار، ۱۱/۳۷۰.

[۱۹] . سوره حاقه، آیه ۴۴-۴۷.

[۲۰] . David Hume .

[۲۱] . جهان و دکتر اینشتین - ارتباط انسان و جهان، ج ۳.